

فرہنگ کوجہت و ارتقاء بھوی

فلسفہ و سائنس

۱۔ سائنس و فلسفہ	۱۔ سائنس و فلسفہ
۲۔ سائنس و فلسفہ	۲۔ سائنس و فلسفہ
۳۔ سائنس و فلسفہ	۳۔ سائنس و فلسفہ
۴۔ سائنس و فلسفہ	۴۔ سائنس و فلسفہ
۵۔ سائنس و فلسفہ	۵۔ سائنس و فلسفہ
۶۔ سائنس و فلسفہ	۶۔ سائنس و فلسفہ
۷۔ سائنس و فلسفہ	۷۔ سائنس و فلسفہ
۸۔ سائنس و فلسفہ	۸۔ سائنس و فلسفہ
۹۔ سائنس و فلسفہ	۹۔ سائنس و فلسفہ
۱۰۔ سائنس و فلسفہ	۱۰۔ سائنس و فلسفہ

گردآوری : بهرام روشن ضمیر

تاریخچه زبان و دبیره پهلوی :

پس از سرنگونی هخامنشیان، زبانی که امروز بدان پارسی باستان می‌گویند فراموش شده و زبان پهلوی در کنار زبان یونانی در ایران رایج شد. به گمان می‌رسد که زبان پهلوی در اصل به شمال شرق ایران پیوند داشته باشد. به هر رو نخستین سند مکتوب ما از این زبان و دبیره، سفالینه‌های نسا است که در پارت (ترکمنستان امروزی) بوده و نزدیک به ۲۱۰۰ سال پیشینه دارد. و بدان زبان و دبیره پارتی یا پهلوانیک می‌گویند. این زبان و دبیره از زمان **بلاش یکم** رسمی و دیوانی می‌شود. آثار چندانی از آن در دوره اشکانی یافت نشده است. در عوض سنگ نوشته‌های شاهنشاهان نخستین ساسانی به سه زبان و دبیره پارتی، پارسیک و یونانی نگاشته شده‌اند و بهترین منبع ما برای شناسایی و سنجش زبان و دبیره پارتی هستند. برخی آثار دینی مانویان نیز در دوران ساسانی به زبان پارتی ولی به دبیره ویژه مانویان نوشته شده و بدست آمده است. در دوران ساسانی، زبان پهلوی پارسیک یا پهلوی غربی جایگزین پارتی یا پهلوی شرقی می‌شود. هرچند نزدیکی این دو زبان آن اندازه است که بهتر است آنها را دو زبان با گویش‌های جداسر دانست. ساسانیان دبیره‌ای نوین می‌سازند که بدان گشتک دبیره می‌گفتند و امروز پژوهشگران آنرا پهلوی گسسته یا منفصل می‌گویند.

تب سنگ‌نوشته نویسی در سده دوم فرمانروایی ساسانیان فروکش کرده و در سده سوم خاموش می‌شود. در این زمان مسیحیان ایرانی، دبیره ویژه خود را با بهره‌گیری از گشتک دبیره و دین دبیره اوستا، ساماندهی کرده و با آن دفترهای مسیحی را می‌نگارند که زبور پهلوی از آن جمله است. در ادامه زرتشتیان نیز به دبیره‌ای نوین به نام هام دبیره یا پهلوی شکسته یا متصل روی می‌آورند و آنرا جایگزین گشتک دبیره می‌کنند. به گونه‌ای که حتا سکه و مهر و سنگ را نیز به همین دبیره مزین می‌کنند. پژوهشگران به نادرستی گشتک دبیره را خط کتیبه‌ای و هام دبیره را خط کتابی می‌خوانند! حال آنکه این دو خط هرگز همزمان به کار نرفته‌اند. بلکه هام دبیره جایگزین گشتک دبیره شده و گشتک دبیره فراموش شده است. بنابراین می‌توان احتمال داد که در نیمه نخست فرمانروایی ساسانیان، گشتک دبیره برای دفترنویسی هم به کار می‌رفته که به دلایلی به دست ما نرسیده و از این سو در دوره پایانی ساسانی هام دبیره ساخته شده که با آن انبوه دفترهای پهلوی نگاشته شده‌اند. و پس از اسلام این دفترها نسخه‌نویسی و گردآوری و بازآفرینی شده‌اند و امروز در دسترس هستند. دفترهای پهلوی عبارتند از : زند یا تفسیر اوستا، دینکرد، بُندهش، گزیده‌های زاتسپَرَم، ماتیکان هزار دادستان، شایست نشایست، دادستان

دینیک، شکند گمانیک و یچار، گجستک ابالیش، مینوی خرد، اندرز آتورپات مانسپندان، یادگار بزرگمهر، یادگار زیران، یادگار جاماسبی، درخت آسوریک، کارنامه اردشیر بابکان، ارداویراف نامه، نامه شهرستانهای ایران، داروی خسندی، اندرز خسرو قبادان، اندرز پوریوت کیشان، نامه خسرو و ریدک، روایات پهلوی، گزارش چترنگ (شطرنج)، ماه فروردین روز خرداد، یوشث فریان و آخت، آمدن شاه بهرام و رجاوند و نامه‌های منوچهر و ... همه به زبان پهلوی پارسیک و به خط هام دبیره.

زبان و دبیره پهلوی تا نیمه فرمانروایی امویان رسمی بود و سپس جای خود را به زبان و دبیره عربی داد. نخستین دبیره عربی که به دست ما رسیده، خط کوفی است. کاملاً هویداست که این خط از هام دبیره پهلوی برداشت شده و آنرا ایرانیان ساخته‌اند. شهری به نام کوفه و در جایگاه کوفه پیش از نبرد قادسیه وجود نداشت و نتیجتاً خط کوفی نمی‌تواند اصیل باشد و بی‌گمان باید پس از حضرت علی که به آن شهر بها داد آفریده شده باشد. اکنون منطقی است که گمان بریم، این دبیره را ایرانیان کوفه ساختند. و از این جهت این دبیره را باید ایرانی و ادامه دبیره پهلوی دانست و نه خطی عربی! سپس دبیره کوفی که همانند دبیره پهلوی ناقص و ناخوانا بود، بهینه شده و با نقطه‌گذاری آنرا به شکل دبیره‌ای که امروز داریم، در آوردند. و چون آنرا برای دو زبان فارسی و عربی به کار برده‌اند، آنرا دبیره فارسی - عربی می‌خوانند. ولی به بیان درست‌تر، چون این دبیره به دست ایرانیان و از روی دبیره‌ای ایرانی ساخته شده، باید آنرا ایرانی و نه عربی دانست.

از آن زمان زبان و دبیره پهلوی منحصر شد به دانشمندان زرتشتی و با کم شمار شدن دایره زرتشتیان، این دبیره و زبان هم به کم گستره شد تا آنکه در دوران کنونی میل به ترجمان دفترها و نامه‌ها و نوشتارهای پهلوی بالا گرفته و اکنون پهلوی‌شناسی تخصصی آشنا در آکادمی‌های زبان و ادبیات در سراسر جهان شده است.

زبان پهلوی اگرچه پس از اسلام از رواج افتاد ولی در ادبیات فارسی جایگاهی برجسته داشت. در شاهنامه به شکل مداوم از کیش پهلوی، جامه پهلوی، سرود پهلوی، جوشن پهلوی و خط پهلوی سخن می‌رود که عناصر فرهنگ ایران باستان هستند.

در ادب پارسی، زبان پهلوی به آواز بلبل که زیباترین آوازهای پرندگان است، همانند شده است. که خود نشان از نوستالژی ایرانیان به دوران باستان دارد.

فردوسی در شاهنامه می‌گوید :

نگه کن سحرگه تا بشنوی / ز بلبل سخن گفتن پهلوی

خیام در یکی از رباعیات خویش چنین میسراید :

روزیست خوش و هوا نه گرم است و نه سرد / ابر از رخ گلزار همی شوید گرد

بلبل به زبان پهلوی با گل زرد / فریاد همی زند که می باید خورد

خواجه شیراز، حافظ مهرآیین در یکی از زیباترین غزلهایش میگوید :

بلبل بشاخ سرو به گلبانگ پهلوی / می‌خواند دوش درس مقامات معنوی

ما ایرانیان برای آشنایی با فرهنگ نیاکان خود باید به دفترها و آثار پهلوی بازگردیم. اگرچه بخش بزرگی از آثار پهلوی به فارسی ترجمان شده ولی هنوز آثاری وجود دارد که ترجمان نشده‌اند و شاید وظیفه نسل ماست که به سوی آنها بشتابیم. دیگر دلیل نیاز ما به پهلوی‌دانی، آشنایی بیشترمان بر زبان فارسی است. چراکه برای شناسایی هر زبان، چاره‌ای نیست جز آنکه مادر آن زبان شناخته شود. و زبان پهلوی نه تنها مادر زبان فارسی که مادر همه زبانهای ایرانی امروزی بوده و بسیار به این زبانها نزدیک است.

دستوراتی که در گذار واژگان از پهلوی به فارسی به کار رفته‌اند :

برای آشنایی و بهتر بگویم آشتی با واژگان پهلوی بد نیست این ویژگی‌ها را بدانیم.

۱- "ک" در بیشتر واژه‌های پهلوی از پایان واژه افتاده است. در واژگانی که واکه پیش از "ک" حرکت فتحه داشته، در فارسی، "ه" گذاشته شده. پرنده، نامک، پروانک، دستک، پایک، دندانک، گوشک، پتیارک، ورهنگ (برهنه)، پتیرک (پذیره) ... درست‌تر خوانش این واژگان با فتحه آخر است که هنوز در زبان‌های دیگر ایرانی و لهجه‌های فارسی چنین است. ولی در فارسی رسمی ایران با کسره آخر خوانده می‌شود.

۲- "ک" در واژگانی که پیش از آن "آ" یا "او" وجود داشته افتاده و چیزی به جایش نیامده. دانا، به دانا. تواناک به توانا. پیتاک به پیدا. تاک به تا. اپاک به با. فرتاک به فردا. روستاک به روستا. و هالوک به آلو و داروک به دارو.

فرهنگ کوچک پهلوی

۳- پسوند "ایک" که برای نسبت در پهلوی به کار می‌رود، در فارسی تقریباً فراموش شد و به "ی" تبدیل شد. مانند ارزانیک به ارزانی، هرومیک به رومی. پارسیک به پارسی. پهلوانیک به پهلوانی.

۴- "ا" در آغاز واژه گاهی افتاده است. اما به ما. اپی به بی (بیمار، بیگناه ...). اپورنای به برنا، اپاریک به باریک. اپام به وام. اپاچ به باز. اپایت به باید. اپائیشک به بایسته. اپاک به با. آناهید به ناهید (به نادرستی گفته می‌شود که ناهید وارونه آناهید است و اگر آناهید یعنی پاک، ناهید یعنی پلشت!! این اشتباه از آنجا ناشی شده که تصور کردند در اینجا "آ" مانند واژه امرداد، پیشوند است. چنین نیست. واژه آناهید از دو بخش "آن" و "آهید" درست شده. و اگر "آ" بیوفتد معنا وارونه نمی‌شود و ایرادی ندارد. بلکه یکی از قواعد تبدیل پهلوی به فارسی انجام گرفته) اوشتافت به شتافت و اوهرمزد به هرمزد یا هرمز. (گاهی گفته می‌شود که اوهرمزد پهلوی با حذف "ه" به اورمزد فارسی بدل شده. چنین نیست. اورمزد همسان با شکل پارسی باستانی _اُورمزد_ است. و احتمالاً از طریق یکی از لهجه‌ها خود را به متن‌های فارسی رسانده. و گرنه پهلوی آن اوهرمزد ساده شده اهورا مزدای اوستایی است که در فارسی با افتادن الف، به هرمزد تبدیل شده)

۵- "س" های فراوانی در سانسکریت به "ه" در اوستایی تبدیل شده‌اند (سوم به هوم، سپت به هیت و ...). در گذار از پهلوی به فارسی نیز "س" های بسیاری در پایان واژه به "ه" تبدیل شده‌اند. از جمله مس به مه (والا). ویناس به گناه. همراس به همراه. گاس به گاه. گاسان به گاهان. پاتیفراس به پادفره (مکافات عمل).

۶- "وی" در آغاز واژه به "گ" تبدیل شده است. از جمله ویناس به گناه، ویشتاسپ به گشتاسب. ویترتک به گذشته. ویچار به گذار. ویشاتک به گشاده. ویزند به گزند. ویریک به گریز.

۷- "ت" های فراوانی به "د" تبدیل شده‌اند. خودتای به خدای، داتار به دادار. کرت به کرد. دیت به دید. پاتخشه به پادشاه. ارتخشیر به اردشیر. ارت وهشت به اردیبهشت. وت به بد. سرت به سرد. پیتاک به پیدا. وات به باد. زرتهشت به زردهشت (در شاهنامه). کوتک به کودک. ادیاتکار به یادگار. هورتات به خورداد. یزت به ایزد. فرتاک به فردا. اپایت به باید. پاتیفراس به پادفره. دروت به درود. پت دروت به بدرود که با حذف تکرار "د" بدرود می‌شود. پت دیت به پدید یا پدید. روت به رود. زرت به زرد. سوت به سود. کتام به کدام. ویشاتک به گشاده. پاتگان به پادگان. شاتی به شادی. شایت به شاید. دات به داد. داتک به داده. خورت به خرد. خورتک به خرده. خوت به خود.

۸- "ت" گاهی به "ذ" تبدیل شده است. آتور به آذر. پتیرک به پذیره و ویترتک به گذشته.

۹- "ت" های فراوانی به "ه" تبدیل شده‌اند. از جمله شترستان به شهرستان. "پت" به "به". متر به مهر (استاد جنیدی می‌خواند _ به شکل هزوارشی _ و باور دارند که در فارسی نخست به میهر و سپس مهر تبدیل شده. ولی نگارش این واژه در پهلوی همان متر است و با توجه به خوانش فارسی که مهر است، باید گفت اگر هم میتر و میهر گفته می‌شده، رسمی نبوده.)

۱۰- "ت" گاهی "ی" شده است. پتموتن به پیمودن. پتمای به پیمای. پیتام به پیام با حذف "ی" تکراری، پیام (اینجا روشن میشود که خوانش درست، پی یام است). پیتامبر به پیامبر. پاتگان به بایگان (زیر تاثیر عربی بایجان. آتورپاتگان به آذربایگان و آذربایجان).

۱۱- "پ" های بسیاری زیر تاثیر عربی "ب" یا "ف" شده است. "پ" در پهلوی بسیار فراوان است و "ب" و "ف" کمتر. درحالیکه در فارسی "ب" و "ف" فراوانند. اپکند به افکند. سپند به اسفند. سپندیات به اسفندیار. سپاهان به اسفهان. پیل به فیل. اسپ به اسب. داراپ به داراب، "پت" به "به"، تاپیستان به تابستان، پیشوند اپی به بی (اپیمار به بیمار)، اپاچ به باز. اپایت به باید. آپ به آب. لب به لب. شپ به شب. شپان به شبان. پاپک به بابک. دبیر به دبیر. گوسپند به گوسفند. پردیس به فردیس یا فردوس (هنگام روبرو شدن با واژگان و نامهایی که با "فر" آغاز می‌شود توجه کنیم که ممکن است نتیجه تغییر پر به فر بوده باشد. ولی در بسیاری موارد far فارسی از fra پهلوی آمده مانند فروردین و فروهر و فرهنگ و فرهیخته و فرامرز و فربد و فرزانه و فردا و فراموش و فرجام و فرزند و ... تعصب بیجا بر روی تلفظ فروهر به شکل fravahr بی معناست. چراکه اگر قرار بر تلفظ به شیوه پهلوی باشد، آنگاه باید بگوییم frada, frazane, frahikhte, frahang, fravardin !!! که هیچکدام از کسانی که روی خوانش پهلوی فروهر تعصب می‌ورزند بر روی دیگر واژگان دارای "فر" چنین نمی‌کنند).

۱۲- "پ" گاهی نیز به "و" تبدیل شده است مانند اپام به وام. ریپاس به ریواس.

۱۳- "و" های فراوانی "ب" شده‌اند. ورهرام به بهرام. "وه" به "به". وهومن به بهمن. کوات به قباد. وهشت به بهشت. وت به بد. وخش به بخش. وات به باد. ویه به بی. وس به بس (پر شمار). وسیکار به بسیار. وهار به بهار. ورگ به برگ. ورهنگ به برهنه. وچرگ به بزرگ.

۱۴- "و" در جاییکه با حرکت فتحه پس از "ی" آمده، "و" یا "و" به همراه "ی" حذف شده. نیوک به نیک. زیوندک به زنده. زیوندکی به زندگی.

فرهنگ کوچک پهلوی

۱۵- "ه" گاهی به "ا" تبدیل شده است. هچ به از. هنجمن به انجمن. هندرز به اندرز. هان به آن. هالوک به آلو. هکر به اگر. هربرز به البرز. هرومیا به ارومیه. هرومیک به ارومی و رومی. (شاید به دلیل یکی بودن "ه" و "ا" در خط پهلوی!)

۱۶- "ه" برای سادگی خوانش، در میانه واژه حذف شده است. مانند زرتشت به زردشت یا زرتشت (استاد جنیدی واژه را زرتخت می خوانند. ولی به روشنی می بینیم که پس از تبدیل "ت" به "د" در ادب فارسی زردهشت در شاهنامه آمده). پوهر به پور. ستهم به ستم. رفتهم به رفتم. رفتهی به رفتی.

۱۷- "ه" گاهی در فارسی به "خ" تبدیل شده است. هوسرو به خسرو و هوشک به خشک.

۱۸- "ه" در پایان واژه های فراوانی افتاده است. ویه به بی. شماه به شما. روشنیه به روشنی. راتیه به رادی. دوستیه به دوستی.

۱۹- "چ" های بسیاری زیر تاثیر عربی "ز" شده اند. هچ به از. پهریچ به پرهیز. نیمروچ به نیمروز. اوچ به آواز. راج به راز. بچک به بزه. اپاچ به باز. دوچد به دزد. فراچ به فراز. نماچ به نماز. پیروچ به پیروز. روچ به روز. آموچ به آموز. گاهی "چ" به "ج" تبدیل شده. ویچ به ویج. هنجمن به انجمن. ورجاوند به ورجاوند. گنج به گنج. برنج به برنج.

۲۰- در پهلوی واژه "ذ" وجود دارد که در فارسی به "ز" تبدیل شده است. مانند ذمیک به زمین. ذمان به زمان. ذمیستان به زمستان، ذهاک به زهاک و فرزند به فرزند. (استاد جنیدی اینها را "د" می خوانند. اگر همه اینها نه "ذ" که "د" هستند، پس اصلاً برای چه می گوئیم که "ذ" در پهلوی هست؟ اگر این واژگان با "د" خوانده می شدند، دلیلی برای تبدیل "د" به "ز" نبود.)

۲۱- "گ" های بسیاری زیر تاثیر عربی به "ک" یا "ج" تبدیل شده است. گیان به جان. گیوک به جای. گیهان به کیهان. گیومرث به کیومرث (در اوستا "ث" بوده که در پهلوی به دلیل نبود "ث" به "س" یا "ت" تبدیل شده. در فارسی آنرا به "ث" برگردانده اند. مانند گاٹ اوستا که در پهلوی گاس شده است. امروز مشکل اینجاست که هیچ ایرانی "ث" را درست تلفظ نمی کند. بنابراین بهتر است "گات یا گاتا" بنویسم و یا به فارسی "گاهان" بگوئیم. همچنین گذاشتن "ه" و نوشتن به گونه "گاته" یا "گاثة" نیز شایسته نیست. چون ما عادت کردیم که واژگانی که به "ه" ختم می شوند را به کسره ختم کنیم. درحالیکه این واژه به فتحه ختم می شود و اگر "ا" بگذاریم _ گاتا _ بهتر است. کیومرث را نیز به بهتر است با س بنویسیم).

۲۲- "گ" یا "ک" گاهی به "ی" تبدیل شده است. مینوگ به مینوی. گیوک به جای.

۲۳- "ک" ها در میان نام‌ها، زیر تاثیر عربی به "ق" تبدیل شده‌اند. این قاعده را در میان نام‌های اروپایی چون سوکراتس (سقراط) و کنستانتین (قسطنطنین) و پیتاگوراس (فیثاغورث) و ... دیده‌ایم. در میان نام‌های ایرانی سمرکند (سمرقند) و کم (قم) و کوات (قباد) و ... را یافتیم.

۲۴- "ی" گاهی به "ج" تبدیل شده است. یاتوک به جادو. یاویتان به جاویدان. یامک به جامه. یام به جام. یم به جم. یویتاک به جدا (کلا واکه "ج" همانند "ل" در پهلوی بسیار کم کاربرد بود. در اوستا نیز "ل" وجود ندارد و "ج" کم است.)

۲۵- "ی" در بسیاری موارد در پایان واژه افتاده است. اوی به او. پای به پا. همای به هما. اپورنای به برنا. بوی به بو.

۲۶- "خ" های فراوانی به ویژه پس از "ت" حذف شده‌اند تا واژگان ساده تر شوند. پاتخش به پادشاه. ارتخشیر به اردشیر. آتخش به آتش. سیاوخش به سیاوش. دشخوار به دشوار. توشاک به توخس.

۲۷- همچنانکه گفته شد، در فارسی زیر تاثیر عربی، واژه نمی‌تواند با واکه بی صدا بیاغازد. پس برای حل این مشکل گاهی یک "الف" افزوده می‌شود. از جمله ستخر به استخر. سکندر به اسکندر. سپاهان به اسفهان. سپند به اسفند.

۲۸- برای مصدر سازی "شن" با "ش" و "ن" ساکن در پایان واژه آمده. ولی در فارسی ما خوش نداریم که واژه را به دو واکه بی صدای ساکن ختم کنیم. پس "ن" حذف شده است. منشن به منش. کنشن به کنش. دهشن به دهش. دانشن به دانش. ستایشن به ستایش.

۲۹- "و" ساکن در پایان برخی واژگان پهلوی آمده است که هزوارش است و خوانده نمی‌شود. مانند پاسخو به پاسخ. دوزخو به دوزخ. فرخو به فرخ. بد نیست بدانیم که در خط پهلوی بی جهت در پایان بسیاری از واژگان نشانه "و" برای جدا سازی یا زیبایی آمده است. و اصلاً در پهلوی خوانده نمی‌شود. شاید این واژگان را نیز باید بدون "و" خواند.

۳۰- واژگانی که در آنها "خو" آمده به صورت "خ" با ضمه خوانده نمی‌شوند بلکه "خ" ساکن و "و" با فتحه خوانده می‌شود. یعنی آخور را باید Akhwar خواند. خوراسان را khwarasan خواند و خورشید را khwarshid و نخوست را nakhwast و خرم را khwaram خواند. اگر چنین باشد، این را هم باید افزود که این واژگان در تحول از پهلوی به فارسی ساده شده و صدای "و" حذف گشته است تا "خ" با ضمه خوانده شود.

درباره دبیره پهلوی :

دیر زمانی بود که هنگام بهره‌گیری از فرهنگ‌های واژگان پهلوی _ که در پایان کتاب‌های دارای دبیره پهلوی دیده می‌شود _ به دشواری بر می‌خوردم. چرا که ترتیب واژگان بر حروف دبیره پهلوی گذارده شده بود. این سبک به کار کسی خواهد آمد که نوشتار پهلوی را روبروی خویش یافته و می‌خواهد آنرا بخواند. هرگاه به واژه‌ای برخورد کند که نتواند بخواندش و یا به معنایش پی نبرد، با کمک این فرهنگ‌ها، به خوانش و معنای آن خواهد رسید. ولی بپندارید کسی نه هنگام خواندن دبیره پهلوی، که به گونه‌ای دیگر به واژه‌ای پهلوی برخورد کند. شاید آنرا با گوش بشنود، شاید با آوانویسی یا حرف‌نویسی و فوتنیک لاتین ببیند و یا آنرا با دبیره فارسی امروزی بیابد و بخواهد به معنایش پی برده و یا نوشتار پهلوی‌اش را ببیند. و یا گمان کنید که بخواهد به پهلوی بنویسد. در همه این موارد که به گمان من بسیار روی می‌دهند، این فرهنگ‌ها ناکارآمد خواهند بود. چرا که کسی می‌تواند از آن بهره ببرد که با دبیره پهلوی کاملاً آشنا باشد و بتواند آنرا بخواند. و اگر کسی آنچنان توانا باشد که بتواند دبیره پهلوی را بخواند، آنگاه بی‌گمان معنای فارسی آنرا خواهد دانست. چرا که هرکسی که کمی با این زبان و دبیره آشنایی داشته باشد، نیک می‌داند که پهلوی زبانی است بسیار ساده و نزدیک به فارسی. ولی خواندن دبیره آن _ حتا بدون هزارش‌هایش _ نیز سخت و دشوار است. دشواری دبیره پهلوی از چند سو است. نخست اینکه دبیره‌ای است ناقص و بدون حروف صدا دار. و درست مانند دبیره امروزی فارسی - عربی، کسی می‌تواند آنرا بخواند که با واژه آشنایی گوشی داشته و پیشتر با آن روبرو شده باشد. به همین جهت است که کودک دبستانی نخواهد توانست واژه سهروردی را بخواند و هیچ ایرانی اگر به شکل تخصصی به آموختن عربی نپرداخته باشد، نخواهد توانست نوشته‌ای عربی را درست بخواند. درحالی‌که دبیره آن را می‌داند و اصولاً باید بتواند بخواند.

دشواری دیگر آنجاست که برخی حروف در دبیره پهلوی کاربردی چندگانه دارند. حرف الف پهلوی اگر برایش هیچ نشانه تمیزی قرار ندهیم (که در بیشتر متن‌های اصیل نشانه تمیز ندارد) گاهی صدای «آ»، گاهی صدای «ه» و گاه صدای «خ» می‌دهد. و اگر در آغاز واژه باشد، می‌تواند صدای «ا» بدهد. اگر حرف پسینش «ی» باشد، صدای «ای» یا «ا» می‌دهد و اگر حرف پسینش «و» باشد شاید صدای «او» بدهد. «و» و «ن» در این دبیره بسیار همانندند. به گونه‌ای که به اختیار نویسنده، گاهی یکسان و گاهی متفاوت نگاشته می‌شوند. و از همه مهمتر «ی» و «گ» و «د» و «ذ» اگر نشانه‌های تمیز آنها گذارده

نشود (که در بیشتر موارد گذارده نمی‌شود) یکسانند. اکنون ببینید ترتیب بندی بر اساس حروف پهلوی به چه وضعی در می‌آید؛ واژگان «خاک» و «هامین»، در کنار «اهریمن» خواهند بود. یعنی واژگانی که با این سه حرف آغاز می‌شوند اولییتی نسبت به هم ندارند و مرتب نیستند. با همه آنها به یک گونه برخورد می‌شود. و با توجه به حرف پسین، در هم آمیخته می‌شوند. این چگونه ترتیب بندی است که دو واژه «خویش» و «اندر» و «اناکي» و «خورشید» در کنار هم و «دنتان» و «گووشن» نیز به هم‌چنین نزدیک هم خواهند بود؛ پاسخ می‌دهند که این ایراد دبیره پهلوی است. ولی اگر دبیره‌ای دشواری دارد، ما امروزیان باید آنرا بهینه کنیم و نه آنکه به گونه‌ای برخورد کنیم که به پاک کردن صورت مسئله بینجامد!! فرهنگ لغت اینچنینی ما را در یک دور باطل گرفتار می‌کند. از سویی می‌خواهیم واژه پهلوی را در این فرهنگ یافته و نگارشش را ببینیم و از سوی دیگر باید نگارشش را بدانیم که بتوانیم آنرا بیابیم!!

چاره کار ساختن فرهنگی بر اساس خوانش پهلوی است و نه نگارش. و بهترین راه برای خوانش پهلوی برگردان آن به دبیره‌ای کامل است. چیزی که حتا به ذهن خود پهلوی‌نویسان نیز رسید و در دوره‌ای، پهلوی را به دین دبیره (کامل ترین دبیره) نوشتند که آنرا پازند می‌خوانند. ولی امروز روش جهانی برای خوانش متن‌های گوناگون، برگردان به دبیره لاتین است. دبیره‌ای کامل و در عین حال ساده. یادآور می‌شوم که فرهنگ بر اساس ترتیب بندی حروف دبیره پهلوی نیز کاربرد خود را داشته و دارد و باید باشد. و تدوین فرهنگ کنونی کامل کننده فرهنگ سنتی پهلوی است و نه جانشین آن.

همچنین این فرهنگ راهی برای آسان‌تر کردن نوشتن به دبیره پهلوی است. همچنانکه اشاره شد، خوانش پهلوی _ حتا بدون هزوارش‌ها _ به جهت کاربرد چندگانه حروف دشوار است و چاره کار چیزی نیست جز بهره‌گیری از نشانه‌های تمیز بر روی حروف. کاری که تا آنجا که ممکن بوده در این فرهنگ انجام شده. «ه» را می‌توان با نشانه‌ای کوچک از «الف» و «خ» جدا کرد. و این نشانه من در آوردی نیست، چرا که هم در دبیره مانوی و گشتک دبیره که کهن‌تر از هام دبیره‌اند و هم در دبیره فارسی - عربی که پس از هام دبیره ساخته شده، «ه» چنین است. برخی برای «خ» نیز نقطه را پیشنهاد می‌دهند که به گمان من نقطه نشانه‌گذاری خوبی نیست. همچنین است «ی» و «گ» که برخی دو نقطه برای تمیز آنها پیشنهاد می‌دهند که اصالتی ندارد. و من از آن بهره‌نجامم. از این جهت بزرگترین دشواری در این فرهنگ تمیز دادن «ی» و «گ» و «الف» و «خ» است. ولی «د» کاملاً روشن است و همچنین «و» و «ن». شاید برخی از پهلوی‌دانان ایراد بگیرند که چرا در این فرهنگ «د» و «ن» متفاوت از دیگر حروف نگاشته

شده‌اند. من نیز نیک می‌دانم که در بسیاری از دفترهای پهلوی، «د» بدون نشانه‌گذاری بوده و «ن» و «و» یکی هستند. ولی توجه شود که در برخی دفترها، «د» همین نشانه را دارد. با نگاه به دبیره پارسی و دبیره مانوی و زبور نیز خواهیم دید که «د» نشانه دارد و این نشانه‌گذاری از اصالت برخوردار است. پس چرا از آن بهره نگیریم؟ همچنین «ن» که در برخی دفترها کاملاً متفاوت از «و» نوشته شده و با نگاه به گشتک دبیره و دین دبیره نیز خواهیم دید که شکلی همگون با آن دارد. پس چرا نباید از آن بهره برد؟ در برخی دفترها، گاهی «و» به جای «ر» به کار رفته است. این حالت نیز اصالت دارد. و شکل اصیل «ر» همین «و» هام دبیره بوده که زیر تاثیر دین دبیره، «ل» پهلوی را برای «ر» به کار برده‌اند. چرا که «ل» در زبانهای باستانی ایران کم‌کاربرد است. ولی بر اساس عادت همچنان در برخی واژگان این «و» باقی مانده است. از جمله «متر». با نشانه‌گذاری می‌توان «ل» را از «ر» و «ژ» را از «ز» و «ف» را از «پ» جدا کرد که از توان من بیرون است.

به هر رو خوانش پهلوی به مانند دبیره فارسی - عربی است. هنگام خواندن دبیره فارسی امروزی، چشمان یک فرد با سواد آن اندازه با واژگان آشناست که با نگاهی گذرا به سطر، بی‌درنگ مفهوم همه واژگان آن در ذهنش پردازش می‌شوند. ولی کودکی دبستانی، یا فردی کم‌سواد، یا یک غیرفارسی‌زبان که فقط حروف فارسی را آموخته، هنگام خوانش واژگان، همواره باید چند حالت را در نظر گرفته و با آزمون و خطا به خوانش درست دست یابد. و اگر آن واژه یا نام را نشناسد، آنگاه اصلاً امکان ندارد که بتواند به خوانش درست برسد. کسی که نام **سهروردی** به گوشش نخورده، اگر در متنی به این واژه برسد و بخواهد آنرا بخواند، اگر هوش بالایی داشته باشد آنرا **saharverdi** خواهد خواند.

در دبیره کوفی تفاوت میان ن، ت، ب، ی، ث در میانه واژگان، روشن نمی‌شد. همچنین تفاوت میان ر، ز و تفاوت میان ج، خ، ح. تفاوت میان ض، ص و همچنین میان ط، ظ و میان د، ذ و البته س، ش و ع، غ. قرآن و دیگر متنها تا مدت‌ها به دبیره کوفی بدون نقطه نگاشته می‌شدند. ولی زمانی به این نتیجه رسیدند که نقطه‌گذاری کنند. وجود همین نقطه‌ها باعث هزاران دشواری در نسخه‌خوانی متن‌های کهن فارسی و عربی شده است. نقطه‌ها گاه می‌افتند و گاه جابجا گذاشته می‌شوند. کسانی که با اختلاف نظرها در مورد آثار کلاسیک فارسی همچو شاهنامه و دیوان حافظ و ... آشنا هستند، می‌دانند که از چه سخن می‌گوییم.

بنابراین برخورد ما با دبیره پهلوی - با توجه به اینکه می‌دانیم، دبیره‌ای باستانی و کهن است، و با توجه به اینکه اکنون با دبیره فارسی - عربی می‌نویسم - باید محترمانه‌تر و دلسوزانه‌تر باشد. نمی‌توانیم دبیره

پهلوی را به جرم نداشتن حروف صدا دار، ناکارآمد بخوانیم. چرا که دبیره فارسی - عربی که امروز از پاکستان و افغانستان تا غرب آفریقا در میان کشورهای فراوان - با حدود نیم میلیارد نفر جمعیت - کاربرد دارد، اگر چه در دشواری و ناقص بودنش تردیدی نیست ولی ناکارآمد هم نیست. کاربرد چندگانه حروف در پهلوی هم به آسانی با نشانه گذاری‌هایی ساده حل شدنی است. همچنانکه پیشینه دبیره کنونی ما - یعنی دبیره کوفی - را نیز می‌دانیم. یگانه دشواری که حل ناشدنی است، هزوارش‌هاست.

هزوارش‌ها، واژگانی هستند که به زبانی دیگر نوشته شده‌اند. ولی هنگام خوانش، باید برابر پهلوی آنها را بخوانیم. با توجه به اینکه یک پنجم تا یک سوم از واژگان متن‌های پهلوی کهن را هزوارش‌ها تشکیل می‌دهند، حتی اگر کسی به نگارش پهلوی کاملاً خوب گیرد و آن اندازه با واژگان آشنا شود که به تندی سدی چون کاربردهای چندگانه حروف را هم پشت سر گذارد، به هنگام روبرو شدن با متن اصیل پهلوی در برابر سدی دیگر به نام هزوارش‌ها در می‌ماند. دانشجویان زبانهای باستانی این دشواری را بدین گونه می‌کشایند که هزوارش‌های پر کاربرد را از بر می‌کنند. درسد بالایی از هزوارش‌ها بسیار پر کاربرد هستند و می‌توان با آنها آشنا شد. ولی شمار همه آنها را گروهی بیش از ۳۰۰ دانسته و گروهی حدود ۸۰۰ هزوارش را گردآوری کرده‌اند. پس از بر کردنشان ناممکن است. به همین جهت برای خواندن متن‌های کهن داشتن فرهنگ هزوارش‌ها، لازم به نظر می‌رسد. نیک است اگر کاری که در بنیاد نیشابور کرده‌اند، همه گیر شود. در آنجا برای ترم نخست آموزش، متن‌هایی بدون هزوارش تهیه کرده و آنرا به دانشجویان می‌دهند. ضمن اینکه نشانه گذاری حروف نیز در متن‌ها لحاظ شده است. دانشجوی پس از آشنایی با حروف و شیوه چسباندن آنها در هام دبیره، به خواندن متن‌ها توانا می‌گردد. و سپس با هزوارش آشنا شده و آنگاه با متن‌های راستین پهلوی که شامل هزوارش‌اند، روبرو می‌شود. ایکاش اینکار برای همه متن‌های سرشناس پهلوی انجام می‌گرفت. حتما گروهی می‌گویند که اگر کسی می‌خواهد پهلوی بخواند و بداند، راهش همین است. باید با دبیره دشوار آن کنار آمده و با کمک فرهنگ هزوارش به جنگ آن برود!! و اگر حوصله این کار دشوار را ندارد، باید به ترجمان فارسی نامه‌های پهلوی خرسند شود. من با این نگرش حذفی همراه نیستم. البته که پژوهشگران ایران‌شناسی باید همه فوت و فن کار را آموخته و نسخه‌های کهن نامه‌های پهلوی را مورد واکاوی و پژوهش قرار دهند. ولی خویشکاری علاقه‌مندان همگانی چه می‌شود؟ اصلاً من باور دارم که به جهت نزدیکی زبان پهلوی به فارسی و نقشی که این زبان به عنوان پیوند دهنده زبان‌های گوناگون ایران فرهنگی امروز دارد، و همچنین به جهت گنج معنوی که در ادبیات پهلوی نهفته است و یادگار نیاکان ماست، آشنایی با آن باید همگانی و در نظام آموزش و پرورش

اجباری گردد. ولی با این شیوه چنین چیزی ناشدنی است و شاید مخالفان ساده‌سازی نوشتار پهلوی هم همین را می‌خواهند!! می‌خواهند زبان و گنجینه پهلوی تنها به جرم دبیره‌اش، در بند گروهی انگشت شمار بماند!! درحالی‌که به گمان من حتا اگر کمبودهای دبیره پهلوی حل ناشدنی بودند _ که نیستند _ آنگاه می‌بایست همه نوشتارهای پهلوی به دبیره لاتین برگردان شده و باز به گونه ترجمان نشده به همه مردمان پیشکش می‌شد. چراکه زبان، مستقل از دبیره است. ولی حذف هزوارش‌ها و نشانه‌گذاری حروف پهلوی بدانجا می‌انجامد که بتوان آنرا خواند و نوشت و لذت برد.

و این تنها یک پیشنهاد است.

یادآور می‌شوم که سخن از جایگزینی دبیره پهلوی به جای دبیره کنونی نیست. که اگر بایستگی کنار گذاشتن دبیره کنونی روشن شود، باید از دبیره‌ای کامل مانند لاتین بهره برده شود و نه یک دبیره ناقص دیگر.

راهنمای بهره‌گیری از فرهنگ :

ترتیب واژگان این فرهنگ بر اساس خوانش است و نه نگارش. و همچنانکه می‌دانید خوانش را با بهره‌گیری از دبیره لاتین انجام می‌دهند. اینجا دو شیوه وجود دارد. نخست در نظر گرفتن ترتیب دبیره لاتین است و دیگری در نظر گرفتن ترتیب ایرانی. اگر لاتین را در نظر می‌گیریم، شاید بین المللی‌تر رفتار کرده بودم. ولی بهتر دیدم که ترتیب ایرانی را برای احترام به نوشتار نیاکان برگزینم. ضمناً هدف من نه برگردان کردن متن پهلوی به لاتین که مرتب کردن بر اساس خوانش به جای نگارش بود. پس نیازی نبود که به ترتیب لاتین توجه کنم. بنابراین برای یافتن واژه‌ای که با «ا» آغاز می‌گردد، باید به بخش الف در آغاز برویم و نه بخش O.

آوانویسی لاتین همانندی بسیار نزدیکی به الفبای انگلیسی دارد. همه جوانان ایرانی در یک دهه گذشته به نوشتن واژگان فارسی با الفبای انگلیسی در فضای اینترنت و پیامک تلفن همراه خو گرفته‌اند. آوانویسی لاتین با الفبای انگلیسی تفاوتی بسیار اندک دارد. مهمترین تفاوت آنکه : صداهایی که در انگلیسی حرف اختصاصی ندارند _ و مجبوریم از ترکیب دو حرف برای نشان دادن آن بهره بگیریم _ در لاتین یک حرف ویژه دارند. مانند «خ» که در انگلیس kh است ولی در لاتین x. «ش» که در انگلیسی sh است ولی در آوانویسی لاتین از ŝ بهره می‌گیریم و «چ» که به جای ch از č بهره‌برداری می‌کنیم. برخی صداها

در انگلیسی حرفی ویژه ندارند. مانند «آ» که با «ا» یکی است. در آوانویسی «آ» را با ā و «ا» را با a نشان می‌دهیم. همچنین صدای «ا» بلند و کشیده که در پهلوی با حرف «ی» نشان داده می‌شود را با ē نشان می‌دهیم. در حالیکه «ا» کوتاه و معمولی را با e نمایش می‌دهیم. در فارسی «ا» بلند و کشیده نداریم. به همین جهت برایمان خوانش واژگان پهلوی که «ا» بلند و کشیده دارند، دشوار است. ولی با کمی تمرین خواهیم توانست آنرا بخوانیم. صدای «ذ» که چیزی میان «د» و «ز» است را با ḏ نشان می‌دهیم. و «غ» که چیزی میان «ک» و «خ» است را با q نمایش می‌دهیم. و «ژ» را با ž. دیگر قابلیت‌های لاتین در زبان پهلوی کاربرد ندارد. مانند «او» کشیده، «ا» کشیده و «ث» که اگر هم در پهلوی وجود داشته‌اند، برای ما قابل ردیابی نیستند. همچنین u برای «او» و o برای «ا» به کار می‌رود. ا نشانگر حرف صدادار «ای» و y نشاندهنده حرف بی صدای «ی» است. از w برای نشان دادن صدای «و» خفیف _ که در انگلیسی نیز با همین حرف w نشان داده می‌شود و در زبان‌های باستانی ایران وجود داشت _ بهره می‌گیریم. همچنانکه می‌دانید در زبان فارسی _ مانند عربی _ واژه با حرف بی صدای ساکن آغاز نمی‌شود. در زبان پهلوی و دیگر زبان‌های باستانی ایرانی، و دیگر زبانهای آریایی، حرف بی صدای ساکن در آغاز واژه هم می‌تواند ساکن باشد. در فارسی عادت کردیم که اگر چنین دیدیم، کسره یا ضمه بیافزاییم. که نادرست است. مانند سپاهان یا ستون. ما ایرانیان هنگام خوانش واژگان انگلیسی همچون School یا Fry نیز دچار دشواری شده و آنرا تغییر می‌دهیم. آشنایی با زبان‌های باستانی ایرانی، به ما کمک می‌کند تا این ویژگی بد را کنار بگذاریم. در پهلوی هرگاه واژه با حرف بی صدای ساکن، آغازید، حتما باید ساکن خوانده شود.

در فرهنگ زیر، تلاش شده تا واژگان همانگونه که هستند خوانده شوند. نگارنده به هیچ روی با خوانش من در آوردی و الهامی که برخی پهلوی‌دانان ارائه می‌دهند همراه نیست. اگر در نوشتار «ک» به کار رفته، باید «ک» خوانده شود. حال آنکه برخی پهلوی‌دانان بیشتر اینها را «گ» می‌خوانند و نامش را املائی تاریخی می‌گذارند. بدین معنا که در دوران نخستین زبان پهلوی، «ک» بوده ولی هنگام نسخه‌نویسی که پس از اسلام انجام شده، «گ» گفته می‌شده. پس ما هم امروز باید «گ» بخوانیم!! همچنین «ت» که آنرا در بسیاری موارد «د» می‌خوانند!! و س که ه می‌خوانند. و حتا گاهی برخی پا را فراتر نهاده و «وی» را «گ» می‌خوانند. یعنی عملاً پهلوی را برده فارسی کرده و خوانش فارسی را به آن تحمیل می‌کنند. نخست اینکه از کجا پیداست که کی و کجا آنرا چگونه می‌خوانند؟! ما مجبوریم به نوشته اعتماد کنیم. اگر قرار بر این باشد که در هر واژه حدس بزنیم که در چه زمانی و کجا آنرا چگونه می‌خوانند، اصلاً فایده نوشتار و حروف چه بوده؟ دوم اینکه به فرض که چنین باشد و در سده سوم و چهارم هجری

هفت حرفی که در ستون سمت راست قرار گرفته‌اند، از سمت چپ به همه حروف پهلوی می‌چسبند. یعنی به حرف بعدی خود می‌چسبند و حالات بالا را ایجاد می‌کنند. بنابراین حروف دیگر به حرف بعدی نمی‌چسبند. واژگان همانند در این جدول آورده نشده‌اند. همچون «ن» که از قواعد «و» پیروی میکند و «د» که از قواعد «ی» پیروی می‌کند. کافیت واژه‌هایی که به ذهن‌تان می‌رسد را با نگاه به این جدول بنویسید، پس از اندک زمانی در نوشتن و خواندن توانا خواهید شد.

اکنون به آسانی می‌توانید از فرهنگ پهلوی بهره‌برداری کرده و با زبان و دبیره پهلوی آشنا شوید.

این دفتر با همکاری دلسوزانه سرکار بانو یاسمین مجتهدپور که رنج نگاشتن واژگان به خط خوش پهلوی را به جان خریدند، در جشن شهریورگان سال ۳۷۴۸ زرتشتی برابر با ۱۳۸۸ خورشیدی به انجام رسید.

پاینده فرهنگ ایران

بهرام روشن ضمیر

آ، آ، او، ای : ā, a, o, u, ē, i : ب

معنای فارسی	دبیره پهلوی	خوانش :
آخور	𐭠𐭥𐭥𐭥	āxvar
راندن	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥	āhixtan
آهن	𐭠𐭥𐭥𐭥	āhēn
آب	𐭠𐭥	āp
وان	𐭠𐭥𐭥	āpzan
آبستن	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥	āpustan
شیشه	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥	āpgēnak
آز	𐭠𐭥	āz
آزاد	𐭠𐭥𐭥𐭥	āzāt
آزاد چهره - نژاد برتر	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	āzāt-čēhrak
آفرین	𐭠𐭥𐭥𐭥	āfrēn
آتش	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥	ātaxš
آذر	𐭠𐭥𐭥𐭥	ātur
آتوربات	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	āturpāt
آراسته	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	ārāstak
اسکندر	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	āleksandar
آسان	𐭠𐭥𐭥𐭥	āsān
آسانی	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	āsānih
به آسانی	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	āsānihā
آسمان	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥	āsmān
خرد فطری	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	āsn-xrat
میانرودان	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	āsarestān
آشوری	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥	āsurik
آشتی	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	āštih
آمدن	𐭠𐭥𐭥𐭥	āmatan
آمرزیدن	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	āmurzitārih
آموز	𐭠𐭥𐭥	āmoč
آموزگار	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	āmočkār
آمیختن	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	āmēxtan
آوردن	𐭠𐭥𐭥𐭥	āvartan
آنجا	𐭠𐭥𐭥	ānud
آنگونه	𐭠𐭥𐭥𐭥	āngun

نیاز	سره ۴	āyaft
پرهیزگاری	سره ۱۵۵	ahrādih
پاکی	سره ۱۵۶	ahraw
اهریمن	سره ۱۵۷	ahreman
ابر	سره ۱۵۸	abr
نافرمان	سره ۱۵۹	aburt-framān
باز	سره ۱۶۰	apāč
بازگشتن	سره ۱۶۱	apāč-vaštan
با	سره ۱۶۲	apāk
سواران	سره ۱۶۳	asvārān
اسب	سره ۱۶۴	asp
زشت	سره ۱۶۵	apāron
دیگران	سره ۱۶۶	apārik
وام	سره ۱۶۷	apām
باید	سره ۱۶۸	apāyēt
بایسته	سره ۱۶۹	apāyišnik
بلند کردن	سره ۱۷۰	apar-āvartan
برنا	سره ۱۷۱	apurnāy
افزاید	سره ۱۷۲	afzāyēt
یخ زند	سره ۱۷۳	apsārēt
بسیار	سره ۱۷۴	apaspār
افکند	سره ۱۷۵	apkant
دلاور	سره ۱۷۶	ape-bim
لخت	سره ۱۷۷	ape-yāmak
بسیار	سره ۱۷۸	apēr
بیشتر	سره ۱۷۹	apēr-tar
پاک	سره ۱۸۰	apēčak
بیگناه	سره ۱۸۱	ape-vinās
بیگمان	سره ۱۸۲	ape-gumān
بلندی	سره ۱۸۳	afrāč
شگفت	سره ۱۸۴	afd
واحد اندازه گیری	سره ۱۸۵	arš
قلع	سره ۱۸۶	arziz
ارزانی	سره ۱۸۷	arzānih
ارداویراف	سره ۱۸۸	artāvirāf

اردشیر - پادشاهی راستی	سلس سس	artaxšir
اشك	سلس	ars
رشك	سلسو	arašk
اردوان	سلسو	ardavān
آگاهی	سکد	azd
نام	سلسو	aspurač
است	سلسو	ast
مطمئن	سلسو	astawān
استوار	سلسو	astwār
تنیل	سلسو	ašgahān
اشو- پیرو راستی	سلسو	ašuy
بیکار	سوس	akār
اندیشه بد	سوا	akuman
ما	سلسو	amāh
قدرتمند	سلسو	amāvand
بیشمار	سلسو	amār
بی ارزش	سلسو	anarz
بد کامه	سلسو و سوسو	anāk-kāmak
سختی - بدی	سلسو و سوسو	anākih
نابخشودگی	سلسو و سوسو	an-āmurzitārih
قهر	سلسو و سوسو	an-āštih
بهش	سلسو	awiš
برتر	سلسو	awartar
ناسپاس	سلسو و سوسو	an-aspās
چند	سلسو	and
اندر	سلسو	andar
اندك	سلسو	andak
انگور	سلسو	angur
بیدادی	سلسو و سوسو	adātihā
یادگار	سلسو و سوسو	adiyātkār
پایین	سلسو	adar
فروتن	سلسو	adartan
نادوستی	سلسو و سوسو	adustih
آنگاه	سلسو	aḏag

ب : b : ل

بار - میوه	ر س د	bār
اسب	ر س ل و	bārak
بازو	ر ب ر س د	bāzāy
برترین	ر س ل ی و م	bālist
بامداد	ر س م د ا ت	bāmdāt
باغ	ر س م	bāq
بخت	ر ب خ ت	baxt
بهر - بخش	ر ب د	bahr
بخشند	ر س س د ن د	baxšēnd
بخشش	ر س س ر س	baxšēšn
تقدیر	ر ل د ی ر	barih
میوه دار	ر ل ر د ا ت	barvand
بغ	ر م	baq
بزه - گناه	ر ب ز	bačak
برهکار	ر ب ز و س د	bačak-kar
پزشک	ر ب د ی س و	bačišak
بستن	ر ب د ی س ت	bastešn
نامی	ر م د ا ت	bastur
باش	ر س ب	bāš
باشد	ر ا س م	bavāt
باشی	ر ا ب ی	bavih
نیک	ر ا ل ا ت و	bavandak
نیکی	ر ا ل ا ت و ی ر	bavandakih
بندند	ر ا ب د ن د	bandēnd
باشید	ر ا ب ی ت	bavēt
بود	ر ب ا	but
برادر	ر ب ر ا ت	brāt
برنج	ر ب ر ن ج	brenč
بودن	ر ب ا د ن	butan
بوشاسب - دیو خواب	ر ا ب س س س ر	bušāsp
برد	ر ا ب ر د	burt
فرمانبردار	ر ا ب ر د ا ر م ا ن	burt-framān
بالا	ر ا ل	burz
برازنده	ر ا ل ی س ی و	burzišnik

بلند	𐭠𐭣𐭥𐭥	buland
بز	𐭠𐭣	buč
ریشه - بن	𐭠𐭣	bun
ریشه آفرینش	𐭠𐭣 𐭥𐭥𐭥𐭥	bun-dahēšn
به	𐭠𐭣	bē
بوی خوش	𐭠𐭣	buḍ

پ : P : 𐭠

پادشاه	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	pātaxšah
پادشاهی	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	pātaxšahih
پاپک	𐭠𐭥𐭥𐭥	pāpak
پا	𐭠𐭥𐭥	pāy
پناهی	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥	pānākih
پادفره - صواب و عقاب کار	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	pātefrās
پهلوی - یارتی	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	pahlavikān
پرهیز	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥	pahrēč
په - بر	𐭠𐭥𐭥	pat
پهش	𐭠𐭥𐭥𐭥	pataš
توبه	𐭠𐭥𐭥𐭥	patēt
بدرود	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥	pat-drot
پدید	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥	pat-dit
پتیاره - دین ستیز	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	patiyārak
پذیره - استقبال	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥	patirak
پیمای	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥	patmāy
پیمودن	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	patmutan
بیوش	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥	patmoč
لباس	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	patmočan
پذیرفت	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	patirift
پرورد	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥	parvart
الك	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥	parvikān
پس	𐭠𐭥𐭥	pas
پاسخ	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥	pasaxv
نادرستی	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	pučapākih
پر	𐭠𐭥𐭥	pur

فولاد	𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥	pulāpt
پرسید	𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	pursēt
پرسشگر	𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	pursitār
پرسیدن	𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	pursitan
پیروان کیش نخستین	𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	puryotkēšān
کیش نخستین	𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	puryotkēših
پسر	𐭯𐭥𐭥	pus
پسران	𐭯𐭥𐭥𐭥	pusarān
پوست	𐭯𐭥𐭥𐭥	post
پدر	𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥	pitar
پستان	𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	pistān
فیل	𐭯𐭥𐭥𐭥	pil
فیلسوار	𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥	pilvān
پیامبر - نامه بر	𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	pētāambar
پیدا	𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥	pētāk
پیرامون	𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	pērāmon
پیش	𐭯𐭥𐭥𐭥	pēš
پیروز	𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥	pēroč
پیروزگر	𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	pēročkār

ت : ٲ : ٲ

گرما	𐭯𐭥𐭥	tāp
تابستان	𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	tāpstan
تابید	𐭯𐭥𐭥𐭥	tāft
نیات	𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥	taparzat
تک	𐭯𐭥𐭥	tak
تهم - پهلوان	𐭯𐭥𐭥𐭥	tahm
تخت	𐭯𐭥𐭥𐭥	taxt
تخته	𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	taxtak
تر - خیس	𐭯𐭥𐭥	tar
تن	𐭯𐭥𐭥	tan
توان	𐭯𐭥𐭥𐭥	tavān
توانایی	𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	tavānākih
دلیر	𐭯𐭥𐭥	tag
تخس	𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	tuxšāk

تور	𐭠𐭣𐭥	tur
ترین	𐭠𐭣𐭥𐭥	tum
تاریک	𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥	tumik
تخم	𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥	tuxm
نژاد	𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	tuxmak
تو	𐭠𐭣𐭥	to
تیر	𐭠𐭣𐭥𐭥	tir
تشنه	𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥	tišnak
اندوه	𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	timār

چ : č : 𐭥

چاه	𐭥𐭥𐭥𐭥	čāh
یاد دادن	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	čāšt
چاره	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	čārak
چریدن	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	čarak
چرب	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	čarp
چشم	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	čašm
مژه به هم زدن	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	čašm-mēzešn
چند	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	čand
چه	𐭥𐭥𐭥𐭥	čē
چیز - دارایی	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	čiš
چند	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	čit
چیده - گزیده	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	čitak
چیره	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	čirih
دلیل	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	čim
چرا	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	čim-rađ
چهار	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	čivār
چگونه	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	čēgon
چگونگی	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	čēgonih

خ : x : 𐭥

خاک	𐭥𐭥𐭥𐭥	xāk
خانه	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	xānak
خار	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	xār
خر - بزرگ	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	xar

خواهید	𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥	xoāhēt
خواهر	𐭮𐭥𐭥𐭥	xoāhar
خوار	𐭮𐭥𐭥	xoār
خواستنه - مال	𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	xoāstak
خواستن	𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥	xoāstan
خود	𐭮𐭥	xoat
خودخواه	𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	xoat - dušak
خدای	𐭮𐭥𐭥𐭥	xoatāy
خراسان	𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	xoarāsān
فره	𐭮𐭥𐭥	xoarah
خرسند	𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥	xoarsand
خورشید	𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥	xoaršēt
خرم	𐭮𐭥𐭥	xoarram
خوش	𐭮𐭥𐭥	xoaš
خوشی	𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥	xoaših
خواب	𐭮𐭥𐭥	xuamn
خواب گذار	𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	xuamn - vičār
خواب	𐭮𐭥𐭥	xoāp
خفتن	𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥	xuftan
خون	𐭮𐭥	xun
خونیرس، ایران	𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥	xuaniras
خویش	𐭮𐭥𐭥	xuiš
خویشکاری - وظیفه	𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	xuiškārih
خشم	𐭮𐭥𐭥𐭥	xišm
خیم - نهاد	𐭮𐭥𐭥	xēm
خرد	𐭮𐭥𐭥	xrat

د، ذ : d, ḏ : د، ڈ

داد - قانون	𐭮𐭥𐭥	dāt
دادن	𐭮𐭥𐭥𐭥	dātan
داشته باش - درخت	𐭮𐭥𐭥	dār
دارا - داریوش	𐭮𐭥𐭥𐭥	dārā
دارابگرد	𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	dārāp-kart
نگهداری	𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥	dārešn
دارو	𐭮𐭥𐭥𐭥	dāruk

داشتن	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕	dāštan
چارپایان اهلی	𐭌𐭕𐭕	dām
بدان	𐭌𐭕𐭕	dān
دانا	𐭌𐭕𐭕𐭕	dānāk
دانش	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕	dānešn
دانگ - ڤک ششم	𐭌𐭕𐭕𐭕	dāng
دهد	𐭌𐭕𐭕𐭕	dahēt
درب	𐭌𐭕𐭕	dar
درد	𐭌𐭕𐭕	dart
درمان	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕	darmān
دم - نفس	𐭌𐭕𐭕	dam
گرمای کوره	𐭌𐭕𐭕𐭕	daminak
فرمانروا	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕	dahyupat
آفرینش	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕	dahešn
دریا	𐭌𐭕𐭕𐭕	daryāp
دسته	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕	dastak
سوی راست	𐭌𐭕𐭕𐭕	dašn
دشت	𐭌𐭕𐭕𐭕	dašt
دبیره - خط	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕	depirih
دژ	𐭌𐭕𐭕	dez
ده	𐭌𐭕𐭕	dēh
دین	𐭌𐭕𐭕	dēn
دین دبیره - خط اوستا	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕	dēn-depirih
دیو	𐭌𐭕𐭕	dēv
دیگ	𐭌𐭕𐭕	dēg
دید	𐭌𐭕𐭕	dit
دیدار	𐭌𐭕𐭕𐭕	ditar
دودیگر	𐭌𐭕𐭕𐭕	ditikar
دوست	𐭌𐭕𐭕𐭕	dost
دوستی	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕	dostih
دودمان	𐭌𐭕𐭕𐭕	dutak
دود	𐭌𐭕𐭕	dut
دزد	𐭌𐭕𐭕𐭕	dučd
دور	𐭌𐭕𐭕	dur
بدنام - متضاد خسرو	𐭌𐭕𐭕𐭕𐭕	dusraw

پیشوند به معنای بد	دش	duš
دژآگاه - آگاه بد	دش آگاه	duš-ākās
دوزخ	دش اخ	dušaxv
دشوار	دش خوار	dušxvār
پادشاهی نامشروع	دش پاتاکشاهی	duš-pātaxšahih
بد چشم - بد نظر	دش چشم	duš-čašm
دشنام - بدنام کردن	دش نام	duš-nām
بدبو	دش گنتار	duš-gēntār
درخت	درخت	draxt
درم - واحد پول ایران باستان	درم	dram
درنگ کردن	درانچشن	drančešn
درو	دروت	drot
دروغ	دروچ	droč
دروغ	درو	drov
دروند - دروغگو	دراوند	dravand
بازگویند	دراوند	drančēnd
زمان	دامان	đamān
زمین	دامیک	đamik
زمستان	دامستان	đamistān

ر: ر:

راد	رات	rāt
جوانمردانگی	راتیها	rātihā
رایگان	راتیکان	rātikān
راز	راز	rāz
راست	راست	rāst
راستین	راستین	rāstēn
رامش - پایکوبی	رامش	rāmešn
را	را	rāō
باشکوه	رای-اماند	rāy-omand
سرور	رات	rat
رفت	رافت	raft
رزم	رازم	razm
رسد	راسد	rasēt

رمه	𐭠𐭥𐭥	ramak
رنج	𐭠𐭥𐭥	ranč
برو	𐭠𐭥	raw
روان	𐭠𐭥𐭥	ravān
رود	𐭠𐭥𐭥	ravēt
روند	𐭠𐭥𐭥𐭥	ravēnd
رودخانه	𐭠𐭥	rot
رستم	𐭠𐭥𐭥𐭥	rotstahm
روز	𐭠𐭥	roč
روئید	𐭠𐭥𐭥	rost
روستا	𐭠𐭥𐭥𐭥	rostāk
روشن	𐭠𐭥𐭥	rošn
روشنی	𐭠𐭥𐭥𐭥	rošnih
روی	𐭠𐭥	roy
روئین	𐭠𐭥𐭥	royēn
ریختن	𐭠𐭥𐭥𐭥	rēxtan
ریواس	𐭠𐭥𐭥𐭥	rēpās
ریزند	𐭠𐭥𐭥𐭥	rēčēnd
ریگ	𐭠𐭥	rēg
ریگزار	𐭠𐭥𐭥𐭥	rēg-čār

ز، ژ: z, ž: s, š

زاد	𐭠𐭥𐭥	zāt
زاید	𐭠𐭥𐭥𐭥	zāyēt
زر	𐭠𐭥	zar
زرین	𐭠𐭥𐭥	zarēn
زد	𐭠𐭥	zat
کشتار	𐭠𐭥𐭥𐭥	zatārih
زرد	𐭠𐭥	zart
زرتشت	𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥	zartuhšt
زره	𐭠𐭥𐭥	zrēh
زریر	𐭠𐭥𐭥	zarir
زریران - پسر زریر	𐭠𐭥𐭥𐭥	zarirān
زن	𐭠𐭥	zan
زیرک	𐭠𐭥𐭥	zirak

زی - زندگی کن	𐭲𐭩	ziv
زیواد	𐭲𐭩𐭱𐭩	zivāt
زیستن	𐭲𐭩𐭱𐭩𐭱𐭩	zistan
زندگی	𐭲𐭩𐭱𐭩𐭱	zivešn
زیان	𐭲𐭩𐭱𐭩𐭱𐭩	ziyān
زین اسب	𐭲𐭩𐭱	zēn
ژرف	𐭲𐭩𐭱𐭩𐭱𐭩	žufr

س : S : ن - 𐭮

ساسان	𐭮𐭱𐭱𐭩𐭱𐭩	sāsān
سازید	𐭮𐭱𐭱𐭩𐭱𐭩𐭱	sāčēt
دیو	𐭮𐭱𐭱𐭩	sāvul
سال	𐭮𐭱𐭱𐭩𐭱	sāl
سخت	𐭮𐭱𐭱𐭩	saxt
سختی	𐭮𐭱𐭱𐭩𐭱𐭩𐭱	saxtih
سهمگین	𐭮𐭱𐭱𐭩𐭱𐭩𐭱𐭩𐭱	sahm-gēn
سر	𐭮𐭱𐭱𐭩	sar
سرد	𐭮𐭱𐭱𐭩𐭱𐭩	sart
سردار	𐭮𐭱𐭱𐭩𐭱𐭩𐭱𐭩	sardār
سنگ	𐭮𐭱𐭱𐭩	sang
سزاوار	𐭮𐭱𐭱𐭩𐭱𐭩𐭱𐭩𐭱	sačāk-vār
سمرقند	𐭮𐭱𐭱𐭩𐭱𐭩𐭱𐭩𐭱	samarkant
سپاه	𐭮𐭱𐭱𐭩𐭱𐭩𐭱	spāh
سپاهان	𐭮𐭱𐭱𐭩𐭱𐭩𐭱𐭩𐭱	spāhan
سپهبد	𐭮𐭱𐭱𐭩𐭱𐭩𐭱𐭩𐭱𐭩𐭱	spāhpat
سپاسگذار	𐭮𐭱𐭱𐭩𐭱𐭩𐭱𐭩𐭱𐭩𐭱	spāsdār
سخن چین	𐭮𐭱𐭱𐭩𐭱𐭩𐭱𐭩𐭱	spāzgih
اسفندیار	𐭮𐭱𐭱𐭩𐭱𐭩𐭱𐭩𐭱𐭩𐭱	spandyāt
سپندارمز	𐭮𐭱𐭱𐭩𐭱𐭩𐭱𐭩𐭱𐭩𐭱	spandarmat
سپید	𐭮𐭱𐭱𐭩𐭱𐭩𐭱	spēt
استخر	𐭮𐭱𐭱𐭩𐭱𐭩𐭱𐭩	staxr
ستم	𐭮𐭱𐭱𐭩𐭱𐭩𐭱	stahm
با ستم	𐭮𐭱𐭱𐭩𐭱𐭩𐭱𐭩𐭱𐭩𐭱	stahmbāk
ستایش	𐭮𐭱𐭱𐭩𐭱𐭩𐭱𐭩𐭱𐭩𐭱	stayešn

سه دیگر	سټکار	setikar
هولناک	سټگن	sez-gēn
سیر	سټر	sēr
ستوه	سټو	stow
ستون	سټور	ston
سرب	سټور	srup
سروش	سټورس	sroš
سوخت - سوزاند	سټو	soxt
سود	سټو	sot
سودمند	سټو سټو سټو	sot-omand
سکندر	سټو سټو	sukandar
تگرگ	سټو سټو	snēxr
سیم - نقره	سټو	sim
سیاه	سټو سټو	siāk

ش : š : س

شادی	شټو سټو	šātih
شاید	شټو سټو	šāyēt
شب	شټو	šap
شبان	شټو سټو	šapān
سدره	شټو سټو	šapik
شهر	شټو	šatr
شهرستان	شټو سټو سټو	šatristān
شهردار	شټو سټو	šatrdār
شرم	شټو	šarm
شکیبا - صور	شټو سټو سټو	šakipāk
شاه	شټو	šah
سپر	شټو سټو	šparg
شما	شټو سټو	šmāh
شناختن	شټو سټو سټو	šnāxtan
ستودنی	شټو سټو سټو سټو	šnāyēnitār
ستایش کردن	شټو سټو سټو سټو	šnāyēnitan
شدن - رفتن	شټو سټو	šutan
شود	شټو سټو	šavēt
شوهر	شټو	šuy

شوهردار	𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	šuymand
شیب	𐭮𐭥𐭥	šēp
شیون	𐭮𐭥𐭥𐭥	šēvan

ک : k : و

هنگامیکه	𐭥𐭥	kā
کار	𐭥𐭥𐭥	kār
کارد - چاقو	𐭥𐭥𐭥𐭥	kārt
کارآگاه - باتجربه	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	kār-ākās
کالبد	𐭥𐭥𐭥𐭥	kālpad
کارنامه	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	kārnāmak
کاروان	𐭥𐭥𐭥𐭥	kārvan
کاووس	𐭥𐭥𐭥𐭥	kāyus
کفچه - قاشق	𐭥𐭥𐭥𐭥	kapčak
میمون	𐭥𐭥𐭥	kapik
مردمان بوزینه مانند	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	kapik-martomān
کدام	𐭥𐭥𐭥𐭥	katār
کدام	𐭥𐭥𐭥𐭥	katām
کده - خانه	𐭥𐭥𐭥	katak
کدخدا	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	katak-xuatāy
جسم	𐭥𐭥𐭥	karp
کرفه - کار نیک	𐭥𐭥𐭥𐭥	Karpak
کردار	𐭥𐭥𐭥𐭥	Kartār
ساختن - کردن	𐭥𐭥𐭥𐭥	kartan
آفرینش اهریمنی	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	karēnitan
کنند	𐭥𐭥𐭥𐭥	Karēnd
کم	𐭥𐭥	kam
تیردان	𐭥𐭥𐭥𐭥	Kantir
کند	𐭥𐭥𐭥	kant
کنیزک - دخترک	𐭥𐭥𐭥𐭥	Kanēčak
که	𐭥𐭥	ku
کودک	𐭥𐭥𐭥𐭥	kutak
کوشنده	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	Kuxšitār
کشت	𐭥𐭥𐭥𐭥	kušt
که ما را	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	ku-mān

کنید	𐭥𐭥𐭥𐭥	Kunēt
کنش	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	kunešn
کی	𐭥𐭥	kē
کیش	𐭥𐭥𐭥𐭥	kēš
کم	𐭥𐭥𐭥	Kēm
کین - انتقام	𐭥𐭥𐭥	kēn
کیخسرو	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	key-husraw
کشور	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	kišvar
کور	𐭥𐭥𐭥	kor
قباد	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	kowāt
کویند	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	kopēnd
کوهستان	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	Kofistān
قله	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	kofsar
ناحیه	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	kost
سو - جهت	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	Kostak
کشتی - کمریند زرتشتیان	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	kostik
اکنون	𐭥𐭥𐭥𐭥	Konon

گ : گ : د

گاه - زمان و جایگاه	𐭥𐭥𐭥	gās
گام	𐭥𐭥𐭥	gām
گاو	𐭥𐭥𐭥	gāw
گیومرت - کیومرس	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	gāyuk-mart
کزدم	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	gazdum
گروتمان - بهشت زرتشتی	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	garutmān
نیروی ویرانگر - لقب اهریمن	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	ganāk-mēnog
گنج	𐭥𐭥𐭥	ganč
بوی گند	𐭥𐭥𐭥	gand
جان	𐭥𐭥𐭥	gyān
گیر	𐭥𐭥𐭥	gir
گریان	𐭥𐭥𐭥𐭥	giryān
گران	𐭥𐭥𐭥𐭥	girān
گویند	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	gowēnd

بگو	𐭡𐭥	gow
گوهر	𐭡𐭥𐭥	gohr
گودرز	𐭡𐭥𐭥𐭥	gotarz
گوسفند - کل حیوانات	𐭡𐭥𐭥𐭥𐭥	gospand
گوش	𐭡𐭥𐭥	goš
خرد اکتسابی	𐭡𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	gošan-srot-xrat
گوشت	𐭡𐭥𐭥𐭥	gošt
گجسته - ملعون	𐭡𐭥𐭥𐭥𐭥	gojastak
گفت	𐭡𐭥𐭥𐭥	guft
گفتار	𐭡𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	guftār
گورخر	𐭡𐭥	gur
گرسنه	𐭡𐭥𐭥𐭥	gursak
گرد - پهلوان	𐭡𐭥𐭥	gurt
مانند پهلوان	𐭡𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	gurtvār
گمارده	𐭡𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	gumārtak
کیهان - جهان	𐭡𐭥𐭥𐭥𐭥	gēhān
گیتی	𐭡𐭥𐭥𐭥𐭥	gētik
جا	𐭡𐭥𐭥𐭥𐭥	gēvāk
جاروب - جارو	𐭡𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	gēvāk-rup
گروه	𐭡𐭥𐭥𐭥	groh
گرفتن	𐭡𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	greftan
گریستن	𐭡𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	gristan

ف : F : 𐭡

فراخ - گسترده	𐭡𐭥𐭥𐭥	farraxv
فراز - نزدیک	𐭡𐭥𐭥𐭥	frāč
فردا	𐭡𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	fratāk
نخستین	𐭡𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	fratum
فرجام	𐭡𐭥𐭥𐭥𐭥	frajān
به فرجام رسانید	𐭡𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	frajāmēnēt
فرجام یافت	𐭡𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	frajaft
فرزند	𐭡𐭥𐭥𐭥𐭥	fračand
فرزانه - دانشمند	𐭡𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	frazānak
افراسیاب	𐭡𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	frāsiyāk
فرشکرد - رستاخیز	𐭡𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	fraškart

نیکی	𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀	frāron
بنیاد نهاد	𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	frakand
فرگرد - بخش	𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	fragart
فروهر - روان درگذشته	𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	fravahr
فرمان	𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	framān
فرمود	𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	framut
فراموش	𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	framoš
فراموشکار	𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	framošēn
فریاد - کمک	𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	frayāt
فریب	𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	frēp
فریفتن	𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	frēftan
فریبنده	𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	frēftār
فرود شدن - فروشدن	𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	frut - šutan
فروش	𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	fruš
فروشنده	𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	frušandak

م : M : 6

حرف نهی	𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	mā
ماه	𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	māh
مادر	𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	mātar
ماده	𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	mātak
مار	𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	mār
مان - خانه	𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	mān
مانسپندان - پسر مانسپند	𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	mānspandān
آمد	𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	mat
آمده بود	𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	mat-but
مرد	𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	mart
مردانگی	𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	martih
مرزبان - فرمانروا	𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	marzpān
مغز	𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	mazg
مزدیسنی - مزدپرست	𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	mazd-yasn
مزدیسنا - مزدپرستی	𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	mazd-yasnā
مرد	𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	mart
مردم - انسان	𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	martom

مردمان - انسانها	𐭩𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	martomān
مرگ	𐭩𐭥𐭥	marg
مست - الکلی	𐭩𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	mastuk
بزرگ	𐭩𐭥𐭥	mas
مهیست - بزرگترین	𐭩𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	masest
مهیستان - بزرگترین ها	𐭩𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	masestān
من	𐭩𐭥	man
من نیز	𐭩𐭥𐭥	manič
مزه	𐭩𐭥𐭥𐭥	mečak
مشی	𐭩𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	mahrēh
مشیان	𐭩𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	mahrānēh
بمیرند	𐭩𐭥𐭥𐭥𐭥	mirēnd
مهر - میترا	𐭩𐭥𐭥	metr
مرد	𐭩𐭥𐭥	murt
مرده	𐭩𐭥𐭥𐭥	murtak
مغ	𐭩𐭥𐭥	moq
مویه	𐭩𐭥𐭥𐭥	moyak
از روی اندیشه	𐭩𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	mēnešnik
اندیشه	𐭩𐭥𐭥𐭥	mēnēt
اندیشمند	𐭩𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	mēnitar
مینوی - نیرو	𐭩𐭥𐭥𐭥	mēnog
میان	𐭩𐭥𐭥𐭥	miyān

ن : n : ل

نان	𐭌𐭎𐭕	nān
نامه - دفتر	𐭌𐭎𐭕𐭕	nāmak
ناخن	𐭌𐭎𐭕𐭕𐭕	nāxvan
نخجیر	𐭌𐭎𐭕𐭕𐭕𐭕	naxčir
نخست	𐭌𐭎𐭕𐭕𐭕𐭕	naxust
نبرد	𐭌𐭎𐭕𐭕𐭕	napart
نبرد کرد	𐭌𐭎𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕	napartēt
شجاع	𐭌𐭎	nar
نزدیک	𐭌𐭎𐭕𐭕𐭕𐭕	nazdest
نماز	𐭌𐭎𐭕𐭕	namāč
نمک	𐭌𐭎𐭕	namak
نهفت	𐭌𐭎𐭕𐭕𐭕	nehuft
پنهان کننده	𐭌𐭎𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕	nehuftār
نیاکان	𐭌𐭎𐭕𐭕𐭕𐭕	niyākān
نیاز	𐭌𐭎𐭕𐭕	niyāz
نوشت	𐭌𐭎𐭕𐭕𐭕𐭕	nepešt
نشست	𐭌𐭎𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕	nešast
نگاهدار	𐭌𐭎𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕	nekāsdār
نهاد	𐭌𐭎𐭕𐭕𐭕	nehāt
نهادن	𐭌𐭎𐭕𐭕𐭕𐭕	nēhān
نیست	𐭌𐭎𐭕𐭕𐭕	nēst
نیمروچ	𐭌𐭎𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕	nēmroč
نیک	𐭌𐭎𐭕𐭕	nēvak
نیکی	𐭌𐭎𐭕𐭕𐭕𐭕	nēvakiḥ
نیکو	𐭌𐭎𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕	nēvakuk

و : v : ا

باد	𐭕𐭕𐭕	vāt
بادبان	𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕	vāt-pān
شاهزاده	𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕	vāspuhr
شاهزادگان	𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕	vāspuhrakān
کشاوری	𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕	vāstryoš
بانگ	𐭕𐭕𐭕	vang
بهار	𐭕𐭕𐭕𐭕	vahār

آشفتگی	𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	višopešn
گشتاسب	𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	vištāsp
گناه	𐭮𐭥𐭥𐭥	vinās
سرگشته	𐭮𐭥𐭥𐭥	viyāpān
گذشت	𐭮𐭥𐭥𐭥	vitart
درگذشته	𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥	vitartak
گذشتن - مردن	𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥	vitarešn
برهنه	𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥	virahnak
گزند	𐭮𐭥𐭥𐭥	vizand
گزارش	𐭮𐭥𐭥𐭥	vičār
گزارش کردن	𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥	vičārtan
بیمار	𐭮𐭥𐭥𐭥	vimār
بیماری	𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥	vimārih
بینم	𐭮𐭥𐭥𐭥	vinam
به - نیک	𐭮𐭥𐭥𐭥	vēh
بهی - نیکی	𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥	vēhih
بهان - بزرگان	𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥	vēhān
بیشاپور	𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	vēh-šāpuhr
بیختن - الک کردن	𐭮𐭥𐭥𐭥	vēxtan
بیز - الک	𐭮𐭥𐭥𐭥	vēč
بیش	𐭮𐭥𐭥𐭥	vēš

h : ه : پد

آلو	پهلوی	hāluk
همگی	پهلوی	hāmogēn
گرما - تابستان	پهلوی	hāmēn
آن	پهلوی	hān
هاون	پهلوی	hāvan
چپ	پهلوی	havik
از	پهلوی	hač
بالا	پهلوی	hačadar
اگر	پهلوی	hakar
هرگز	پهلوی	hakarč
هر	پهلوی	har
البرز	پهلوی	harburz
همه چیز	پهلوی	harvisp
بودن	پهلوی	hastan
هم	پهلوی	ham
همه	پهلوی	hamāk
همراهان	پهلوی	hamarzān
هم قد	پهلوی	ham-bašn
هم خورش - هم سفره	پهلوی	ham-xvarešn
همراز - یار	پهلوی	ham-rāz
همراه	پهلوی	ham-rās
هم پرسی - مشورت	پهلوی	ham-pursakih
بدین دلیل	پهلوی	ham-čimrāō
هموار	پهلوی	hamvār
همیشه	پهلوی	hamēshak
دشمن - رقیب	پهلوی	hamēmār
همیستاری - ضدیت	پهلوی	hamistārih
همانگونه	پهلوی	ham-gunak
انجمن	پهلوی	hančaman
هیچ	پهلوی	hēč
هیرید - آموزگار دینی	پهلوی	hērpāt
خوش خیم - نیک	پهلوی	huxēm
کاملاً یخ زده	پهلوی	hup-apsart

فرمانبردار	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	hu-framān
گرمای تن جانداران	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	hu-frayān
اندیشه نیک	𐭥𐭥𐭥𐭥	humat
گفتار نیک	𐭥𐭥𐭥𐭥	huxt
کردار نیک	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	huvaršt
نژاده - اصیل	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	hu-čīhr
زندگانی نیک	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	hu-zivešn
نیکنام	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	husraw
هنر	𐭥𐭥𐭥𐭥	hunar
خشک	𐭥𐭥𐭥𐭥	hušk
نهاد	𐭥𐭥𐭥𐭥	hešt
رومی	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	hromic

ی : y : د

جادو	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	yātuk
اسلحه جادو	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	yātuk-sēnih
جادوگرانه	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	yātukihā
جام	𐭥𐭥𐭥𐭥	yām
جامه	𐭥𐭥𐭥𐭥	yāmak
جاویدان	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	yāvētān
یزدان - ایزدان	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	yazatān
ایزد	𐭥𐭥𐭥𐭥	yazat
یشت - ستایش	𐭥𐭥𐭥𐭥	yašt
جز	𐭥𐭥𐭥𐭥	yuit
جدا	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	yuitāk
غله	𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	yurtāk

یاری نامه ها :

آثار استادان فریدون جنیدی، بهرام فره‌وشی، احمد تفضلی و ژاله آموزگار.